

مباحث خارج اصول فقہ

استاد معظم

حضرت آیت اللہ حسینے گرگانے مطالعہ العالی

«اجتماع امر و نہی»

شمارہ: ۹

خلاصه فرمایش مرحوم آیت الله بروجردی رحمته بر بطلان صلاة در دار غصبی با اینکه ایشان بر این باورند که اجتماع امر و نهی در شیء واحد جایز است؛ ماهیت **صلاة بما هي** حتی در صورتی که دارای وجود ذهنی هم باشد، مقرّبت ندارد، و نیز ماهیت غصب و یا وجود ذهنی آن مبعّدیت ندارد، فقط در صورتی صلاة مقرّبت پیدا می کند که در خارج تحقق پیدا کند، و نیز غصب در صورتی که در خارج تحقق پیدا کرد یعنی تصرفی در مال غیر بدون اذن او صورت گرفت موجب مبعّدیت از خداوند متعال می شود. حال اگرچه صلاة و غصب از عالم عنوان و مفهوم و عالم تعلق امر و نهی که همان طبایع باشد متعددند، ولی در ظرف تحقق صلاة در دار غصبی که بیش از یک وجود ندارد، نمی تواند هم مقرّبت داشته باشد و هم جنبه مبعّدیت داشته باشد، در حالی که در صحت صلاة، تنها مقرّبت، معتبر است و لذا به همین جهت نماز در دار غصبی صحیح نمی باشد.

قال في نهاية التقرير: إنّ صحة العبادة متوقفة على صلاحيتها للتقرّب بها مع قصده ايضاً واذا اتّحدت مع عنوان محرّم لا تكون صالحة لذلك، ولا يتمشيّ قصده من الملتفت الي حرمة، لأنّ الفعل الصادر عن المكلف عصياناً للمولى وطغياناً عليه لا يعقل أن يكون مقرّباً له إليه. وهذا لا فرق فيه بين ان نقول بجواز اجتماع الأمر والنهي، أو نقول بامتناعه ولذا اخترنا الجواز مع اختيار بطلان العبادة فيما اذا اتّحدت مع عنوان محرّم، فمجرد الحكم بالبطلان لا يكون كاشفاً عن القول بالامتناع كما يظهر من جماعة من الاصوليين، حيث نسبوا القول بعدم الجواز إلى المشهور.¹

اشکال: نتیجه ای که مرحوم آقای بروجردی رحمته گرفته اند تمام نیست؛ زیرا اگر صلاة در دار مباح تحقق پیدا کند، اباحه مکان هیچ نقشی در مقرّبت صلاة ندارد، با اینکه اباحه مکان از نظر وجود خارجی با صلاة دارای

۱. نهاية التقرير، ج ۱، ص ۳۹۱.

وحدت است، اما همین وجود خارجی دارای دو عنوان است یکی مصداق برای عنوان صلاة و دیگری مصداق برای عنوان مباح است.

پس آنچه در مقرّبت نقش دارد همان عنوان صلاتیت است و وقوع در مکان مباح هیچ نقشی ندارد، صلاة در دار غصبی هم اگرچه وجود واحدی است ولی دارای دو عنوان می‌باشد: عنوان صلاة و عنوان غصب.

در نتیجه اگر وجود خارجی که دارای دو عنوان است، یکی موضوع برای مقرّبت و دیگری موضوع برای مبعّدیت است و هیچ مانعیتی ندارد که موجود واحد از جهتی مقرّب و از جهت دیگر مبعّد باشد، پس معنا ندارد که بگوییم مبعّد نمی‌تواند مقرّب باشد؛ چون ما در صدد این نیستیم، که مبعّد را مقرّب و بالعکس درست نماییم. مرحوم میرزای نائینی رحمته الله فرموده‌اند بنابر قول به جواز اجتماع امر و نهی، نماز در دار غصبی باطل است و نیز فرق گذاشته‌اند بین اینکه مکلف مصلی عالم به حرمت و یا جاهل به آن و یا ناسی حرمت باشد. ایشان در واقع دو دعوا دارند:

۱. بطلان صلاة بنابر قول به جواز در صورت علم به حرمت.

۲. صحت صلاة در صورت جهل و نسیان.

مرحوم آقای نائینی رحمته الله می‌فرمایند: **والحق عندنا هو القول بالجواز**؛ چون بعضی از مبادی‌ها بالنسبة به بعض دیگر به شرط لا، أخذ می‌شوند، و مبدأ موجود در مجمع متحد است از حیث ماهیت با آنی که موجود در محل افتراق است، پس صلاة موجوده در مجمع، از حقیقت صلاتی بودنش نقصی ندارد همانگونه که غصب موجود در خارج، از حقیقت غصبی بودنش از هیچ چیز کاستی ندارد.

هویت و ماهیت واحده هم محال است که مشتمل بر صلاة و غصب باشد، مثلاً حرکت واحده جنس برای هر دو باشد؛ زیرا جنس واحد محال است که دارای دو فصل در عرض واحد باشد؛ چون اعراض بسیط خارجی هستند و **ما به الاشتراك** در آنها عین **ما به الامتیاز** است، پس حرکت در ضمن صلاة متحد با صلاة است.

چنانکه حرکت در ضمن غصب هم متحد با غصب است، پس معقول نیست هر دو در یک حرکت متحد شوند، پس از آنکه تغایرشان ذاتی است و از دو مقوله می‌باشند.

در نتیجه حرکت واحده محال است که معروض برای ماهیت صلاتی و برای حرکت غصبی شود؛ چون محال است که عرضی به عرض دیگر قیام کند، پس ترکیب در محل تصادق و مجمع انضمامی است نه اتحادی، بنابراین مانعی وجود ندارد که یکی از این دو حرکت **مأمور به** و دیگری **منهی عنه** باشد؛ چون محال عبارت از این است که توارد امر و نهی بر محل واحد باشد و پس از اثبات ترکیب انضمامی متعلق یکی غیر از متعلق دیگری است، پس یکی متصف به وجوب و دیگری متصف به حرمت خواهد شد، بلی هر یک از این دو حرکت از **مأمور به و منهی عنه** از مشخصات دیگری است، و گفته شد که مشخصات مطلوب داخل در حیز طلب نیست، پس تعارضی بین دو دلیل این دو نخواهد بود.

نسبت مکان مغضوب به فعلی که در آن واقع می‌شود و یا جوهر مکین در آن مکان، یک نسبت است؛ زیرا بین **زید فی الدار و صلی فی الدار** فرقی نیست، چنانکه بودن زید در دار، مصحح حمل غصب بر او نیست. همینطور بودن صلاة در دار غصبی مصحح حمل غصب بر صلاة نیست، پس ترکیب بین صلاة و غصب در محل اجتماع انضمامی و حیثیت تقییدیه است، فرقی نمی‌کند که گفته شود مطلوب در صلاة هیأت خاصه‌ای که عبارت از رکوع و سجود و قیام تا مقدماتی مثل هوی و نهوض خارج از حیز طلب باشند، قول مطلوب این است صلاة همان افعال خاصه‌ای است یا مطلقاً یا بعضی از آن مانند رکوع و سجود تا هوی برای تحقق رکوع و سجود مقوم **مأمور به** باشند؛ چون **مأمور به** بنا بر هر دو قول از مقوله «وضع» است، و غصب از مقوله «أین» است و اتحاد دو مقوله در خارج محال است، پس ترکیب در محل اجتماع امر و نهی انضمامی است.

بلی تصادق دو عنوان در مورد واحد موجب تحقق تعارض بین دو دلیل امر و نهی می‌شود البته در صورتی که دو جهت تعلیلی باشند مثل اینکه مولی بگوید: **اکرم المصلي ولا تکرّم الغاصب**. در این صورت باید رفت به سراغ قواعد باب تعارض، اما اگر تقییدی بودند و ترکیب هم انضمامی باشد و قائل شویم به تعلق امر به طبایع و

خروج مشخصات از حیث طلب چنان که همین نظر تقویت می شود تعارض بین دو دلیل صورت نمی گیرد، اما اگر قائل شویم به تعلق امر به افراد و سرایت طلب به مشخصات فردیه، باید به امتناع قائل شویم و لذا معارضه بین دو دلیل امر و نهی صورت می گیرد.

خلاصه فرمایش مرحوم محقق نائینی^{رحمته}: مقولات تسعه (نه گانه) امور عرضی و بسیط و خالی از هر گونه ترکیب هستند؛ زیرا لازمه ترکیب این مقولات این است که همه آنها دارای یک **ما به الاشتراك** و نیز دارای یک **ما به الامتیاز** می باشند تا از مقولات دیگر جدا باشند، چنان که در مقوله جوهر مسئله جنس و فصل مطرح است و انواع هر جنسی دارای جزء مشترکی به نام جنس و جزء ممیزی به نام فصل هستند، اگر قرار باشد مقولات نه گانه عرض دارای **ما به الاشتراك** باشند لازم می آید این **ما به الاشتراك** فوق این مقولات باشد همانطور که جنس در مرحله فوق نوع قرار دارد، در حالی که خود عنوان «مقوله» به معنای آخرین حد است. مقولات نه گانه عرضیه یعنی اموری که به عنوان آخرین حد در باب اعراض قرار دارند.

ما به الاشتراك در این مقولات عین **ما به الامتیاز**شان است، یعنی این مقولات دارای دو جزء نیستند بلکه همانطور که نور ضعیف و قوی و وجود ضعیف و قوی با هم فرق دارند، ولی این فرق ناشی از ترکب نیست. مقدمه دوم: مقولات تسعه بسیط هستند، ولی بین آنها کمال مغایرت است؛ زیرا در غیر این صورت لازم می آید که برای آنها **ما فوق** فرض کنیم و چنین چیزی موجب خروج این مقولات از عنوان مقوله می شود.

مقدمه سوم: حرکت در هر مقوله ای عین همان مقوله است نه به عنوان ذاتی یا عرضی آن مقوله؛ زیرا اگر حرکت در هر مقوله ای عین آن مقوله نباشد لازم می آید حرکت که مشترک بین مقولات است یا جزء هر مقوله و یا به عنوان عرضی بر آن مقوله عارض شده، بدانیم و هیچ کدام از این دو احتمال قابل قبول نیست؛ زیرا اگر حرکت را جزء هر مقوله به حساب آوریم لازم می آید که همه مقولات در یک جزء مشترک باشند و در این

صورت باید ملتزم شویم که **ما فوق** این مقولات قدر مشترکی به نام حرکت وجود دارد، در حالی که گفتیم معنای مقوله این است **ما فوق** آن چیز دیگری وجود ندارد.

پس اگر حرکت را به عنوان یک عرض بدانیم که بر این مقولات عارض شده است لازم می‌آید چیزی که عرضی است یعنی مقولات برای حرکت معروض باشند در حالی که خودشان عرضی هستند. بنابراین ناچاریم بگوییم حرکت در هر مقوله‌ای عین همان مقوله است و مغایر با آن نیست.

مراد از حرکت در اینجا در مقابل سکون نیست، بلکه این حرکت دارای معنای دقیق‌تری است شبیه حرکت فلسفی که ناظر به تداوم و استمرار آن مقوله است و شامل سکون هم می‌شود.

محقق نائینی رحمته‌الله فرمودند: صلاة از مقوله «وضع» است، و غضب از مقوله «أین» است؛ زیرا غضب به معنای شاغلیت در مکان مغضوب است.

گفته شد که مرحوم میرزای نائینی رحمته‌الله دو دعوی دارد، اما دعوی اولی ایشان مبتنی است بر آنچه که در بحث ضد فرموده‌اند، خلاصه گفتارش این است که منشأ اعتبار قدرت در تکلیف همان اقتضای نفس تکلیف است نه اینکه عقل حکم می‌کند به قبح تکلیف عاجز. دلیلش این است که غرض از تکلیف، جعل داعی برای مکلف به سمت **فعل و مأمور به**، و این خود **بنفسه** اقتضا دارد که متعلقش باید مقدور باشد، جعل داعی و انگیزه به طرف ممتنع عقلی و شرعی محال است.

با توجه به آنچه که گفته شد بدست می‌آید که متعلق امر می‌بایست حصه‌ای خاصه از طبیعت باشد و آن حصه خاصه همان حصه مقدوره از حیث عقل و شرع است، و در نتیجه حصه غیر مقدوره خارج از متعلق امر است اگر چه حصه‌ای از طبیعت است البته **علی نحو الاطلاق**، ولی حصه **مأمور بها** و متعلق تکلیف نیست.

حصه مقدوره‌ای که متعلق امر است عبارت است از صلاة در غیر مکان غضبی مثلاً پس صلاة در دار غضبی، مصداق **مأمور به** و فردی از آن نیست، صلاة در دار غضبی گرچه در خارج متحد با حرام نیست، اما ملازم با

آن است و به همین خاطر شرعاً مقدور نیست اگر چه عقلاً مقدور است، و مفروض این است که ممتنع شرعی همانند ممتنع عقلی است؛ پس نتیجه این شد که امر اختصاص دارد به حصه خاصه از صلاة که همان حصه مقدوره باشد، بنابراین بر صلاة در مکان غصبی انطباق ندارد.

نتیجه این شد عبادتی که مورد اجتماع است بنابر قول به جواز اجتماع هم امکان تصحیح ندارد؛ چون طبیعت **مأمور بها** منطبق بر آن نیست؛ یعنی صلاة در مکان غصبی مصداق **مأمور به** و فردی از آن نیست، و معلوم است که حکم به صحت با عدم انطباق امکان ندارد، برای اینکه صحت انتزاع می شود از انطباق **مأمور به بر مآتی به** در خارج، وقتی که فرض کردیم **مأمور به بر مآتی به** انطباق ندارد و فرد و مصداقی از آن نیست، امکان حکم به صحت را در مورد اجتماع و تصادق ندارد حتی بنابر قول به جواز و تغایر متعلق امر و نهی.

و نیز می فرمایند: عبادت را در مورد اجتماع بنابر ترتب هم نمی توان تصحیح کرد.

توضیح: تصحیح عبادت در مورد اجتماع به ترتب نیز امکان ندارد، صلاة گرچه به امر اول **مأمور بها** نیست لکن مانعی وجود ندارد که امر به آن تعلق بگیرد اما به نحو ترتب بر عصیان نهی؛ چون مرحوم محقق نائینی رحمته الله علیه ملتزم به ترتب هستند (در باب ضد) و گفته شده امکان کافی است برای وقوع، پس وقوعش نیاز به دلیل ندارد، بلکه امکان کافی است؛ چون حقیقت ترتب عبارت است از رفع ید از اطلاق هر یک از دو حکم به مقداری که ضرورت اقتضا دارد نه مطلقاً، و مقداری که ضرورت اقتضا دارد همان تقیید اطلاق هر یک از دو حکم به عدم اتیان به متعلق دیگری، و بیشتر از این لازم نیست، اما مرحوم میرزای نائینی رحمته الله علیه در مسئله اجتماع امر و نهی منکر جریان ترتب هستند.

خلاصه کلام محقق نائینی رحمته الله علیه در این مقام: عصیان نهی در مورد اجتماع خالی از این نیست که یا به اتیان فعلی که مصاد با **مأمور به** در خارج (**مأمور به = صلاة**) است مثلاً مشغول به خوردن و آشامیدن و یا خوابیدن شد و یا اینکه نهی را عصیان کرد به خواندن نماز و ثالثی دیگر وجود ندارد، روشن است که در هر دو صورت امر به صلاة نمی تواند به ضد مذکور باشد، اما بنابر تقدیر اول لازم می آید که امر به **أحد الضدین** مشروط به

وجود ضدّ دیگر باشد و این هم معقول نیست؛ چون بازگشت این سخن به طلب جمع بین ضدین در خارج می‌شود و این هم تکلیف به محال است.

و اما بنابر فرض دوم، لازم می‌آید که امر به شیء مشروط به وجود خودش در خارج شود و این هم محال است؛ چون **طلب الحاصل** است و این هم محال است که امر به صلاة مشروط به وجود خودش در خارج شود.

آیا می‌توان عبادت را به وجود ملاک تصحیح کرد یا خیر؟

مرحوم محقق نائینی رحمته الله قائلند به اینکه فرد مزاحم از عبادت را می‌توان به ملاک تصحیح کرد.

در بحث تعبدی و توصلی گفته شد که قصد ملاک برای صحت عبادت کافی است و صحت عبادت متوقف بر قصد امر بخصوصه نمی‌باشد؛ چون دلیلی بر اعتبار بیشتر از قصد تقرّب به عمل در وقوعش عبادت را وجود ندارد، و قصد تقرّب همان اضافه و نسبت عمل به مولی است، و تطبیق آن بر قصد امر یا غیر از آن از دواعی قریبه به حکم عقل است، و روشن است که از دیدگاه عقل در حصول تقرّب، فرقی بین قصد امر و قصد ملاک نمی‌باشد، پس هر دو از این جهت مسای هستند.

مانع از صحت عبادت و تقرّب به آن فقط نهی نفسی است نه نهی غیره؛ چون نهی غیره از مفسده در متعلقش پدید نمی‌آید تا کاشف از عدم تمامیت ملاک امر باشد.

ولی ایشان در مورد اجتماع امر و نهی قائلند به عدم امکان **تصحیح العبادة**.

بیان ذلک: ملاک امر در صورتی صلاحیت برای تقرّب را دارد که مزاحم با قبح فاعلی نباشد و الا صلاحیت تقرّب را ندارد، صحت عبادت چنانکه مشروط به حسن فعلی است؛ یعنی فعل **فی نفسه** محبوب و حسن باید باشد تا صلاحیت تقرّب به سوی مولی را داشته باشد، همینطور مشروط به حسن فاعلی باید باشد به این معنا که ایجاد عبادت از ناحیه فاعل باید حسن باشد و الا صحیح واقع نمی‌شود.

در **ما نحن فيه** و مسئله اجتماع امر و نهی، ایجاد عبادت از فاعل صحیح نیست چون که صلاة و غضب در خارج ممزوج هستند بطوری که امکان ندارد اشاره شود این صلاة است و آن غضب، پس **لا محاله** هر دو در مقام ایجاد متحدند و نیز هر دو به یک ایجاد موجود شده‌اند.

مکلف به ایجاد صلاة در ارض مغضوبه دو امر را به وجود آورده؛ یکی صلاة و دیگری غضب، نه اینکه فقط ایجاد نماز کرده، بنابراین به وجود آورنده نماز و غضب با خواندن نماز مرتکب قبیح شده در ایجاد و خواندن نماز، و به همین خاطر محال است که فعل صادر از آقای مکلف **مقرب الی الله تعالی** باشد.

خلاصه سخن مرحوم محقق نائینی رحمته الله علیه این شد که تصحیح عبادت در مورد اجتماع امر و نهی، امکان ندارد نه از ناحیه **امر** چون **مأمور به** بر این فرد انطباق ندارد؛ چون **مأمور به** اختصاص به حصه مقدوره از حیث عقل و شرع دارد و بر حصه غیر مقدوره هم انطباق ندارد.

و نه از ناحیه ترتب؛ چون در مقام جریان ندارد، زیرا طلب جمع بین ضدین و یا تحصیل حاصل لازم می‌آید.

و نه از ناحیه ملاک؛ چون قبح فاعلی مانع از تقرّب است.

اشکال بر فرمایش مرحوم محقق نائینی رحمته الله علیه که فرمودند از راه ترتب هم نمی‌توان در محل بحث عبادت (صلاة) را تصحیح کرد؛ چون ترتب در محلّ بحث معقول نیست بدلیل اینکه عصیان نهی که شرط امر به صلاة یا در ضمن خود صلاة محقق می‌شود و یا در ضمن ضدّ صلاة محقق می‌شود، بنابر اول لازم می‌آید اشتراط امر به شیء به وجود و تحققش در خارج و این تحصیل حاصل و محال است، و بنابر دوم لازم می‌آید اشتراط امر به شیء به وجود ضدش و تحقق آن شیء در ضدش و این هم غیر معقول است.

بیان اشکال: منهی عنه در مقام، غضبی بودن زمین است؛ چون تصرف در زمین غیر، لازم می‌آید و نماز مصداق غضب است، نه **أکل و شرب و نوم**، چون بدیهی است که هیچ‌یک از این امور مصداق غضب و تصرف در مال غیر نیستند، تصرف در ارض غضبی عبارت است از بودن در آن، و واضح است که مانعی از اشتراط امر

به صلاة بر عصیان نهی از تصرف در ملک غیر نیست، مثلاً مولی بگوید: **لا تکن فی أرض الغیر، وان كنت فیها فتجب علیک الصلاة**، امر به صلاة معلق شده بر عصیان نهی از بودن در ارض غصبی، معلوم است که از اشتراط امر به صلاة هیچ یک از دو محذور پیش نمی آید: نه طلب جمع بین ضدین و نه اشتراط امر به صلاة در صورت تحققش در خارج.

دلیل عدم تحقق محذورین: غصب عبارت شد از بودن در ارض غصبی که از مقوله «این» است و اما افعال خاصه همانند **اکل و شرب** اینها مصداق غصب نیستند؛ چون به **اکل و یا شرب** غصب محقق نمی شود، و غصب همان **کون** در مکان غصبی است. روشن است که از اشتراط امر به صلاة به این امور هیچ یک از دو محذور لازم نمی آید.

اما محذور طلب جمع بین ضدین؛ چون بودن در ارض غصبی ضد این امور (**اکل، شرب، نوم** و...) نیست، بلکه در وجود ملازم با آنهاست و در خارج قابل اجتماع هستند.

و اما عدم تحقق محذور دومی؛ چون مبنی است بر اینکه بودن در ارض غصبی متحد باشد با صلاة در خارج و عین آن باشد، لکن خلاف فرض است؛ چون غصب مغایر با صلاة می باشد؛ زیرا سخن در جایی است که قائل به جواز اجتماع امر و نهی بشویم و مجمع در مورد اجتماع از حیث وجود و ماهیت دو تا هستند، پس محذوری پیش نمی آید.

پس مانعی از تصحیح عبادت در مورد اجتماع از ناحیه ترتب پیش نمی آید.

جواب اشکال از ناحیه ملاک: بنابر مبنای خود محقق نائینی رحمته الله علیه می توان عبادت را در باب اجتماع امر و نهی از راه وجود ملاک تصحیح کرد، به دلیل اینکه آنچه که ایشان فرمودند این بود که ملاک در محل بحث (اجتماع امر و نهی) نمی تواند مقرب باشد برای اینکه قبح فاعلی وجود دارد. این فرمایش ایشان تمام نیست.

دلیل عدم تمامیت کلام محقق نائینی علیه السلام: ایجاد در خارج عین وجود است، از حیث حقیقت و ذات و فقط اختلاف بین آن دو، در اضافه است. شیء واحد به اعتبار اضافه اش به فعل؛ وجود، و به اعتبار اضافه اش به فاعل؛ ایجاد است.

ثمره‌ای که مترتب می‌شود عبارت از این است که اگر وجود متعدد باشد **لا محاله** ایجاد هم در خارج متعدد است و معقول نیست که ایجاد واحد باشد، و چون که وجود در مورد اجتماع امر و نهی در خارج متعددند (و فرض هم همین است) **لا محاله** ایجاد هم متعدد می‌باشد، زیرا وقتی **مأمور به** از حیث وجود، مغایر با **منهی عنه** است. پس از حیث ایجاد هم مغایر می‌باشد پس ایجاد **مأمور به** وقتی محبوب مولی باشد و درش قبیح نباشد، و قبیح هم عبارت است از ایجاد **منهی عنه**، و فرض این است که قبیح از **منهی عنه** به **مأمور به** سرایت نمی‌کند، پس مانع از تقرّب از ناحیه اشتمال **مأمور به** بر ملاک نخواهد بود؛ چون فرض این است که **صلاة فی نفسه** صلاحیت برای تقرّب را دارد؛ چون ملاک دارد، پس ایجادش قبیح و مبغوض مولی نمی‌باشد بلی قبیح امری دیگر است که ایجاد **منهی عنه** باشد، و ملازمه در وجود خارجی مانع از صحت صلاة نمی‌شود، پس در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که نه قبیح فعلی و نه قبیح فاعلی وجود دارد.

پس مرحوم میرزای نائینی علیه السلام بر اساس مبنای خودش که وجود ملاک باشد چاره‌ای ندارد که از این راه قائل به صحت صلاة بشود.

مرحوم آقای خوئی علیه السلام می‌فرمایند: اما بر اساس مبنای ما که راهی برای احراز ملاک وجود ندارد، حکم به صحت صلاة در دار غصبی یا از راه انطباق طبیعت **مأمور بها بما هی** بر این فرد در مورد اجتماع و یا از راه ترتب.

اشکال بر فرمایش مرحوم محقق نائینی علیه السلام:

اولاً: امور اعتباری را نباید به عنوان مصداق برای امور واقعیه قرار داد و احکام واقعیات را بر آنها مترتب کرد. مقولات تسعة عرضیه از امور واقعی و حقیقی هستند.

ثانیاً: شما صلاة را از مقوله وضع قرار دادید؛ چون رکوع و سجود داخل در مقوله وضع می‌باشند.

سؤال: مگر صلاة فقط رکوع و سجود است تا فقط این ملاحظه شوند؟ بلکه صلاة مرگبی اعتباری است به این معنا که **شارع مقدس** مجموعه‌ای از واقعیات را که از مقولات مختلفه و متباین و غیر قابل اجتماع هستند را یکجا ملاحظه کرده و این مجموعه را صلاة نام گذاشته، چنین مرگبی را داخل در کدام مقوله می‌توان کرد؟ مقولات مختلف قابل اجتماع نیستند، پس صلاة خارج از مقولات است، و مقوله در امور واقعیات است نه اعتباریات.

بله رکوع که همان حالت خم شدن باشد داخل در مقوله وضع است، و بودن صلاة در مکان داخل در مقوله «این» اما صلاة خصوص این دو تا نیست، چنانکه ملاحظه نمودید مجموعه ترکیبی به وحدت اعتباری لحاظ شده است و وحدت حقیقی در صلاة امکان ندارد.

در باب غضب هم همین‌طور است، غضب عبارت از استیلاء عدوانی بر مال غیر است، و استیلاء امری اعتباری است، حال استیلاء چه بر مال غیر و یا مال خودش باشد، ملکیت که موضوع برای استیلاء است امری اعتباری می‌باشد که شارع و عقلاء آن را اعتبار کرده‌اند.

ثالثاً: در ارتباط با مال غیر دو عنوان مطرح است: ۱. عنوان غضب، ۲. تصرف در مال غیر بدون اذن او، و نسبت بین این دو، عموم و خصوص من وجه است و بدین لحاظ بعید نیست که گفته شود اگر غاصب در عین مغصوبه تصرف کرد، مرتکب دو حرام شده است: یکی غضب و دیگری تصرف در مال غیر بدون اذن وی، اما غاصب غیر متصرف فقط یک حرام را مرتکب شده است.

توضیح: مرحوم آقای بروجردی رحمته‌الله در بحث صلاة فرموده‌اند: در مسئله صلاة در دار غصبی باید ملاحظه شود صلاة با چه چیزی متحد شده، روشن است که صلاة با غضب به معنای استیلاء نمی‌تواند اتحاد پیدا کند؛ زیرا

ارتباطی بین این دو مشاهده نمی‌شود بلکه چیزی که صلاة با آن اتحاد پیدا می‌کند عنوان «تصرف در مال غیر است آن هم بدون اذن او» چون خود صلاة هم نوعی تصرف در مال غیر است، حتی اگر این تصرف در مال غیر غصب هم نباشد، مثلاً کسی به منزل شخصی می‌رود و صاحب‌خانه می‌گوید: راضی نیستم در منزل نماز بخوانید، اینجا غصب نیست و منزل در اختیار صاحب‌خانه می‌باشد، اما داخل در مسئله اجتماع امر و نهی است؛ چون **صلاة** **مأمور به** است و تصرف در مال غیر بدون اذن وی حرام می‌باشد.

بنابراین طرف مقایسه صلاة را نباید غصب قرار داد، بلکه همان تصرف در مال غیر است. و تصرف در مال غیر از مقولات نیست؛ زیرا عنوانی است که از مقولات متعدده و مختلفه انتزاع می‌شود، مثلاً امکان دارد مال غیر خانه باشد، **اکل و شرب** و یا **نوم** و یا لباس باشد، و گاهی به ایستادن و یا نشستن و یا راه رفتن باشد، هر کدام از این امور مذکوره داخل در مقوله خاصی است که با یکدیگر تباین دارند، ولی جامع انتزاعی همه آنها عبارت است از تصرف در مال غیر، همانطور که صلاة را نمی‌توان داخل در یک مقوله قرار داد، تصرف در مال غیر را هم نمی‌شود داخل در یک مقوله قرار دهیم.

اما متعلق احکام شرعی می‌تواند از امور واقعیه و یا امور اعتباری باشد، در اینجا می‌تواند حرمت تعلق بگیرد به عنوان تصرف در مال غیر، گرچه اعتباری است.

حرمت رفته روی عنوان و از عنوان به مصادیق آن سرایت نمی‌کند، مثلاً پوشیدن لباس غیر بدون اذنش حرام نیست بلکه آنی که حرام است همان عنوان انتزاعی (تصرف در مال غیر) می‌باشد، پوشیدن محقق و مصداق این تصرف می‌باشد، در جای دیگر ممکن است خوردن و یا راه رفتن محقق و مصداق عنوان تصرف در مال غیر باشد، معلوم است که یک حکم داریم و آن هم حرمت تصرف در مال غیر است، و صلاة چون با این عنوان «تصرف در مال غیر بدون اذن او» اتحاد پیدا نکرده، بلکه صلاة با مصداق این عنوان که عبارت است از بودن در مکانی که صاحب آن راضی نیست اتحاد پیدا کرده، و این مصداق حرام نیست.

با توجه به آنچه که ملاحظه نمودید صلاة با غضب اتحاد ندارد، با عنوان تصرف در مال غیر هم اتحاد ندارد، پس صلاة امر دارد بدون وجود نهی در آن در نتیجه نماز صحیح است.

رابعاً: اضافه مال به غیر در عنوان تصرف در مال غیر امری اعتباری است همانند اضافه مال به نفس؛ چون ملکیت امری اعتباری است، اضافه مال به غیر هم امری اعتباری است، لذا چگونه می توان عنوان تصرف در مال غیر که دو جهت اعتباری در آن وجود دارد را داخل در مقولات بدانیم؟

در نتیجه نه صلاة را می توان داخل در مقوله وضع قرار داد و نه غضب را می توان داخل در مقوله «این» قرار داد، لذا نمی توان بحث از مقوله «وضع» و «این» پیش کشید و گفت حرکت در هر مقوله ای با آن مقوله عینیت دارد.

با توجه به روشنی مطلب، مسئله اجتماع امر و نهی در صلاة در دار غضبی پیش کشیده می شود و نیز می توان گفت که بر مبنای جوازى صلاة در دار غضبی هم صحیح است بدون اینکه بحثی از تعدد ماهیت و مقوله پیش آید.

اگر کسی در دفاع از مرحوم محقق نائینی رحمته الله علیه بگوید: ما صلاة را به عنوانی که ذکر شد مطرح نمی کنیم تا بگویید عنوانی اعتباری است، بلکه خود رکوع و سجود را در مقابل غضب قرار می دهیم.

می دانید رکوع و سجود از اجزای رکنی صلاة هستند و صلاة هم دارای عنوان اقل و اکثر ارتباطی است، لذا بین اجزای آن ارتباط وجود دارد، پس فساد یک جزء رکنی موجب می شود که همه صلاة باطل و فاسد شود.

همان طور که می دانید رکوع و سجود دو واقعیت خارجی و تکوینی هستند پس داخل در مقوله می شوند و آن مقوله وضع است، و بودن در مکانی که صاحب آن راضی نیست از مقوله «این» است هر چند عنوان غضب صادق نباشد.

جواب: بلی بطلان رکن سبب بطلان همهٔ صلاة است، ولی شما می‌خواهید نماز را تصحیح کنید و باید اثبات کنید که اتصاف یک جزء رکنی به صحت، موجب صحت همهٔ صلاة است در حالی که اگر همهٔ ارکان صلاة صحیح انجام شوند ولی اگر به یک جزء واجب عمداً خلی وارد شود، سبب بطلان نماز می‌شود.

ثانیا: مبنای مرحوم محقق نائینی رحمته الله در رابطه با رکوع و سجود غیر از مبنای صاحب جواهر است، خود محقق نائینی رحمته الله فرمودند که مطابق مبنای صاحب جواهر رحمته الله رکوع و سجود عبارت از حالت انحناء است پس از مقوله «وضع» می‌باشند و طبق مبنای خود میرزای نائینی رحمته الله رکوع و سجود عبارت از فعل و انجام دادن رکوع و سجود است که باز از مقوله «وضع» است.

به محقق نائینی رحمته الله گفته می‌شود: اگر رکوع و سجود خودشان ملاحظه شوند که همان خم شدن و حالت انحناء سر و کمر باشد قبول داریم که رکوع و سجود از مقوله «وضع» است، ولی اگر همین اعمال یعنی انجام دادن رکوع و سجود را در ارتباط با آن مکانی که رکوع و سجود در آن تحقق پیدا می‌کند ملاحظه شوند داخل در مقوله «این» خواهند بود؛ زیرا مراد از مکان؛ زمین نیست بلکه مراد فضایی است که رکوع و سجود آن فضا را اشغال می‌کند، آن فضا در حالت قیام انسان وضعیت مخصوص و در حالت رکوع و سجود وضعیت دیگری دارد و همهٔ این‌ها در ارتباط با آن فضا به عنوان مقوله «این» مطرح است، پس تغییر و تحولی هم که انسان در فضا ایجاد می‌کند داخل در مقوله «این» است در حالی که شما غصب را نیز داخل در مقوله «این» دانستید، در نتیجه رکوع و سجود و غصب همه از مقوله «این» می‌شوند، در حالی که شما رکوع و سجود را از مقوله «وضع» می‌دانید و فرمودید بین رکوع و سجود و غصب نمی‌شود اتحادی تحقق پیدا کند؛ چون از دو مقوله متفاوت هستند.

وایضاً استشكل صاحب منتقى الاصول بان: من يلتزم بجواز اجتماع الامر والنهي بان يرى انّ الجهتين انضماميتان، ويذهب الى امتناع اجتماعهما من جهة المزاممة وتقديم جانب الحرمة، أمكنه دعوى صحة العمل العبادي مع الجهل بالحرمة عن قصور، لأنّ اساس التزاحم على تنافي الحكمين في مقام

الداعوية والتأثير، فكل منهما يدعو الى صرف القدرة في متعلقه المانع من اتيان متعلق الآخر، ومع الجهل بالحرمة لا تكون لها داعوية نحو متعلقها، لأنّ العلم دخيل في الفعلية ووصول الحكم الى مرحلة التحريك. وعليه فيكون الوجوب من غير مزاحم فيصحّ العمل. ففتوى المشهور تبثني على ما عرفت.^٢

٢. منتقى الاصول، ج ٣، ص ٧٩.